



4 جولای 2022

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان

(بخش شصت و دوم)

نکات مهم از کتاب خاطرات جرنیل یارمحمدخان وزیری:

جرنیل یارمحمدخان وزیری از همان ایام جوانی شیفته افکار آزادیخواهانه شاه امان الله غازی بود و در جنگ سوم افغان و انگلیس در جبهه جنوبی و اشغال وانه و تل (تهل) همراه با قبایل آنطرف سرحد در جمله رزمندگان و سران قوم وزیر فعالانه اشتراک نموده بود. هنگامیکه شاه امان الله از سفر اروپا برگشت و بوسیله موتراز ایران تا کابل طی طریق کرد، یارمحمد خان و عده ای دیگر از همراهانش برای استقبال شاه و ملکه به شاه جوی قندهار رفتند و در کنار سرک به مشایعت پرداختند. شاه نیز با آنها مختصر دیدار کرد و از آنوقت به بعد او به یکی از حامیان جدی شاه موصوف تبدیل گردید.

یارمحمد خان در کتاب خاطرات خود یادآور میشود که: وقتی شاه امان الله غازی از سلطنت استعفی داد و بطرف قندهار رفت و از آنجا دوباره برای اعاده سلطنت عزم فتح کابل را از زیر سلطه حبیب الله بچه سقو کرد، من و تعدادی رزمندگان وزیر تصمیم گرفتیم به حمایت از لشکر شاه داخل میدان جنگ شویم. بتاريخ 4 حمل 1308 زیر قومانده و قیادت من یک تعداد رفقای مبارز و شجاع وزیری و جمعی از کوچی های "مریانی" که تعداد شان به 150 نفر میرسید، بطرف قلات حرکت کردیم و در برابر قوای سقوی و به حمایت از لشکر امانی که از قندهار بسوی غزنی در حرکت بودند، در جنگ اشتراک کردیم که ظفر نصیب ما گردید. پنج روز از شکست قوای سقوی در قلات نگذشته بود که بتاريخ 12 حمل عبدالاحد خان وردکی مایار وزیر داخله امانی به سراغ ما آمد و پس از صرف طعام شب پیام امتنانیه شاه امان الله غازی را از بابت اشتراک ما در جنگ به ما رسانید و در ضمن پانزده قطعه فرمان مزین با امضای شاه غازی را عنوانی بزرگان اقوام وزیری و میسود نوشته شده بودند، به من داد که در آن شاه غازی از آنها تقاضا کرده بود تا هرچه زودتر برای سرکوبی دزدان سقوی و اعاده مجدد سلطنت به نوبه خود همکاری نمایند. عبدالاحدخان مرا وظیفه داد تا این فرمان ها را با خود گرفته و به نمایندگی از اعلیحضرت به وزیرستان برگردم و در آنجا داخل اقدام شوم. (شرح مزید دیده شود- کتاب خاطرات جرنیل یارمحمدخان وزیری تحت عنوان: "دافغانستان د خپلواکی او نجات تاریخ"، به اهتمام: فدامحمد نومیر، لاهور، 1379 مطابق 2000، صفحه 142-146؛ این کتاب مهم و در واقع یک سند تاریخی اصلاً بزبان پشتو نوشته شده و چاپ دوم آن در راه است، مگر ترجمه دری آن زیر کار بوده و انشاء الله بزودی تکمیل و به چاپ خواهد رسید. در اینجا کوشش شده فشرده موضوعات تقدیم گردد و آنچه در اینجا بین ناخنک آمده، برگرفته از متن کتاب است.)

جرنیل صاحب می نویسد: پس از ملاقات و صحبت با یک تعداد بزرگان قومی وزیرستان و جلب تفاهم و همکاری شان بتاريخ 24 حمل به یکی از مساجد محلی "خوجلخیل" بنا به دعوت محمد افضل خان به تدویر مجلسی قومی پرداختم که در آن تعدادی از بزرگان برای دیدار از مجاهد بزرگ و شخصیت روحانی ملا همزاده آمدند. در این مجلس از اوضاع افغانستان و نیز فرمان های اعلیحضرت غازی امان الله خان که همدست من ارسال داشته بودند، صحبت گردید. ملاصاحب

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولۍ

همز الله آخند که حیثیت قاید قوم را داشت، از موقف شاه غازی حمایت کرده و بر همه جوانان و بزرگان وزیر و میسود اکیداً توصیه نمود تا در این جهاد خالصانه اشتراک نمایند. او گفت که در سقوط امان الله خان دست فرنگی ها شریک است و جهاد در برابر آنها رسالت همه است. با ارشادات ملا صاحب همز الله آخند قرار شد بروز آخر ماه حمل همه بزرگان قومی در آن مسجد اجتماع مباحثه نمایند. بعد از ادای نماز جمعه آنها یک قطعنامه مشتمل بر 9 ماده را تصویب و همه به اجرای آن تعهد کردند که مواد آن از اینقرار بود:

ماده اول: به اساس ننگ و غیرت قومی هر خان و ملک وزیرستان باید به اندازه توان در جمع آوری عسکر سهیم گردد و نفری خود را برای کمک به اعلیحضرت غازی امان الله خان اعزام دارد.

ماده دوم: هر رزمنده که در لشکر اشتراک میکند، باید تفنگ، کارتوس خود را داشته و کسانیکه تفنگ و کارتوس بیشتر دارند، برای دیگران کمک کنند و مواد خوراکه خود را با خود داشته باشند.

ماده سوم: فرنگی ها دشمنان آزادی افغانستان و امان الله خان هستند و فشار می آورند تا از اشتراک ما جلوگیری نمایند. بزرگان نباید زیر فشار آنها قرار گیرند.

ماده چهارم: قبل از آنکه فرنگی ها از موضوع آگاه شوند، رزمندگان تحت قیادت یار محمد خان مریانی به آن سمت حرکت کنند.

ماده پنجم: اگر خدای ناخواسته یار محمد خان در دست پولیتیکل ایجنت وانه و افراد او بیفتد، ما بزرگان همه برای رهائی او ضمانت میدهم.

ماده ششم: در صورت بروز اختلاف نظر بین بزرگان در این راه، باید همه میانجیگری و فیصله یار محمد خان را قبول نمایند.

ماده هفتم: هر آنچه از مال غنیمت از مخالفان اعلیحضرت امان الله خان بدست می آید، مال حکومت است، ما برای بدست آوردن غنیمت نمی رویم و باید همه را از اینکار آگاه ساخت که چنین چیزی به اسلام و قوم خیانت است.

ماده هشتم: در امور لشکری باید موضوعات بر طبق نظر بزرگان و عنعنات پشتونها حل و فصل شود.

ماده نهم: بهتر است هر کار به مشوره صورت گیرد و یار محمد خان، جرنیل همین لشکر میباشد. (برای شرح مزید دیده شود صفحه 176-184 کتاب خاطرات...)

جرنیل وزیری می نویسد که: بتاريخ اول ثور 1308 وقتی پولیتیکل ایجنت وانه "بریمنر" از قضیه آگاه شد، مانع ما گردید، ولی ملا صاحب همز الله آخوند برایش توضیح داد که اینکار عزم همه ولس و بزرگان است و شما مانع آن شده نمیتوانید. بعد از آن آنها کدام مشکلی برای ما پیش نکردند. همان بود که در آن روز تقریباً شش هزار رزمنده وزیری و میسود باخوشی (دهل و اتن و فیر تفنگ) بصوب افغانستان حرکت کردند. (صفحه 192-193 کتاب خاطرات...)

جرنیل وزیری پس از آنکه از مخالفان شاه امان الله غازی که بطور عموم در جنوبی و اکثراً به حمایت از سقویها فعالیت میکردند، نام می برد، علاوه میکند که در ساحه اورگون از قدیم بین اقوام و قبایل وزیری، جدرانی، دیگانی های تاجیک، سلیمان خیل و خروتی که در حواشی اورگون زندگی میکردند، مشکلات وجود داشت، همچنان در گردیز، زرمت و کتواز قبایل سلیمان خیل جاگزین بودند و در همین وقت تعداد زیاد کوچی های هر قوم در منطقه در حال رفت و آمد بودند و من میدانستم که لشکر ما حین عبور از آن مناطق بسوی غزنی و اشتراک با قوای امانی در برابر سقویها با مشکلاتی مواجه می شود. در روزیکه ما از وانه بسوی اورگون در حرکت شدید، قلعه جنگی اورگون در دست سقوی ها (عبدالغیاث خان و سیدحسین خان چنداولی) بود. وقتی بتاريخ اول جوزا به اورگون رسیدیم، در حواشی

شهرقوای ما اطراق کرد و برای عبدالغیاث خان سقوی نامه نوشتیم که قلعه را تسلیم نماید. اما با تأسف که در همان روز برای ما اطلاع رسید که قوای امانی در غزنی شکست کرده و مجبور به عقب نشینی شده و متعاقب آن اعلیحضرت به قندهار برگشته و از آنجا با خانواده خود کشور را ترک کرده است. این خبر مایه نگرانی ما شد. وقتی از صحت این اطلاع با اعزام چند نفر به شهر اورگون یقین حاصل شد، جرگه را در همانجا دائر کردیم که با چنین وضع دو راه داریم: یا به وزیرستان برگردیم و یا اینکه برای مقابله با قوای سقوی به جنگ ادامه دهیم. در نتیجه جرگه فیصله کرد که جنگ و مبارزه را با سقویها تا سقوط حبیب الله بچه سقو پیش می بریم و برای اعاده مجدد سلطنت شاه امان الله غازی ویا یکی از منسوبین خانواده اوبه پادشاهی کشور با سروجان حاضر به فداکاری هستیم. (شرح مزید صفحه 197-206 کتاب خاطرات)

در این وقت با رسیدن سپهسالار محمد نادر و برادرانش در ماه حوت 1307 به جنوبی و مشرقی، این آوازه پخش گردید که آنها برای نجات وطن از شر سقویها و اعاده سلطنت شاه امان الله غازی کمر همت بسته اند. این خبر مایه امیدواری ما گردید. سپهسالار محمد نادر خان تا زمانی که ما پس از فتح خوست با او پیوستیم، تلاش کرد تا اقوام جنوبی و قبایل را با خود همراه سازد، ولی با مخالفت خوستی ها، احمدزائی ها، چمکنی ها و درخیل ها روبرو شد و در برابر آنها با شکست های سخت مواجه گردید و تعدادی هم به جانبداری از سقویها با او مخالفت کردند و در ظرف چهار ماه سپهسالار و برادرانش نتوانستند بیش از 400 نفر را بدور خود جمع کند و از این ناحیه سخت نگران و مأیوس بودند. (صفحه 221 کتاب خاطرات).

جرنیل وزیری درباره فتح قلعه نظامی اورگون که در تصرف سقویها بود، می نگارد که: ما میخواستیم با ادامه محاصره سقویها را مجبور به تخلیه قلعه سازیم، ولی آنها به مقاومت پرداختند، چون انتظار وصول قوای کمکی را داشتند، مگر قوای کمکی برای شان نرسید و بعد از مدتی بالاخره بتاريخ 20 جوزا عبدالغیاث خان پیام تسلیمی خود و قلعه را برای ما فرستاد و ما او و همراهانش را با احترام به جای امن که خود شان می خواستند، بتاريخ 30 جوزا انتقال دادیم و قلعه نظامی را با تمام سلاح و تجهیزات آن تصرف کردیم. در همان روز برای سپهسالار محمد نادر خان نامه نوشتیم و بدست فیض محمد خان پسر حاجی نواب خان لوگری ارسال داشتیم که در آن آمادگی رزمندگان وزیر و میسود و دیگر اقوام معیتی خود را برای سقوط حبیب الله و اعاده سلطنت به شاه امان الله ابراز داشتیم. متأسفانه جواب این نامه را دریافت نکردیم. (صفحه 225 کتاب خاطرات)

جرنیل وزیری می نویسد: چون در آن موقع سال، عبور و مرور کوچیان در آن منطقه زیاد بود و اکثر آنها برخلاف اعلیحضرت امان الله خان فعالیت میکردند و در همان وقت قوای محمد نادر خان در گردیز نیز از طرف حامیان حبیب الله سخت شکست خورده بودند، جرگه تصمیم گرفت تا رزمندگان وزیر و میسود مؤقلاً دوباره به وزیرستان برگردند و سلاح و تجهیزات را با خود برده و برای آینده و حمله به کابل نزد خود نگهدارند. در عین زمان سپهسالار محمد نادر خان نیز به دلیل شکست های پیهم و زندانی بودن خانواده شان در کابل سکوت و خاموشی اختیار کرده و به علی خیل جاجی پناه برده بودند. (صفحه 227-228 کتاب خاطرات)

جرنیل وزیری در باره کسانی که با محمد نادر خان همکار شده بودند، می نگارد که آنها اشخاص بسیار با نفوذ در بین ولس نبودند و نیز از نظر اقتصادی توانائی لازم را جهت امداد با نادر خان نداشتند. یکی از آنها حاجی صاحب نواب خان لوگری یک شخص ریش سفید و معزز بود که در اثر دشمنی با

خواجه ابراهيم خان مجبور به ترك قريه خود در كلنگار لوگر گرديده و با پسران خود هريك فيض محمدخان [بعدها ياور شاه و نائيب الحومه صاحب اختيار ولايت پكتياي بزرگ براي سالهاي متمادی] ونصرالله خان به پشاور اقامت گزيده بودند. عبدالغني خان گردیزی با ديگر برادران خود خان محمدخان و شيرمحمدخان بيشتري از ده پانزده نفر به دور خود نداشتند و در اثر فشار سقوي ها قريه پدري خود را ترك کرده بودند. مولوي صاحب الله نوازخان پنجابي از اصل و ريشه باشنده از پنجاب ملتان بود در عصر امانی به حيث معلم مكتب حبيبيه ايفاي وظيفه ميکرد و در بين مردم به حيث يك شخص بيگانه و خارجي شناخته می شد و با سران اقوام و ملك ها آشنائی و رابطه نداشت و خانواده او در "ملتان" اسيردست هندوهای شينگر بودند و او به تنهائی به افغانستان مهاجر شده بود. محمدنادر خان در مدت شش ماه پس از ورود خودبه جنوبي نتوانست ميراکبر ومغل خان چمکني را با خود همراه کند و در مشرقی سردار محمدهاشم خان و محمدگل خان مومند نیز نا امید شدند و در برابر حبيب الله ناکام گرديدند. محمدنادرخان در تمام سمت جنوبي درعلاقه جاجي تنها مانده و به همين دليل مرکز قواي خود را درعلي خيل تشکيل داده بود و هم در آنجا آرام نبود، زیرا خوست و چمکني زیر نفوذ دوستان حبيب الله قرار داشت. من به هدف سرنگوني حبيب الله تقريباً چهار ماه از خانه و کاشانه خود دور و سرگردان بودم. (صفحه 228-229 کتاب خاطرات)

پس از گذشت دوماه از فتح اورگون موقع مناسب گرديد هم از نظر هوا و هم از لحاظ کم شدن رفت و آمد مردمان کوچي تا دوباره رزمندگان وزير، ميسود و اقوام "نتی" را براي ادامه هدف اولی به يک جرگه در "برمل" فراخوانم. آنها بتاريخ 12 ربیع الاول [ماه سنبله] در زیات "ماما صاحب" اجتماع کردند و قيادت لشکر را بارديگر به من سپردند و سلاح دست داشته از قلعه اورگون را با خود گرفته و فيصله کردند که هدف ما حمله به کابل وسرنگوني حبيب الله و اعاده سلطنت به شاه امان الله ويا یکی از خاندانش است و در نظر نداريم با اقوامی که سر راه ما به مخالفت پردازند، جنگ کنیم، بلکه ميکوشيم آنها را قناعت دهيم و اگر نشد، ديگرراهی جز جنگ با آنها نداريم. همچنان فيصله شد که از سپهسالار محمدنادرخان و برادرانش تقاضا کنیم که در جنگ برای نجات وطن با ما سهيم شوند. با اين ترتيب به تعداد 4500 رزمنده قومی با وجود مشکلاتی که ایجنت سیاسی و تحصیلداران او در مقابل ما وضع کردند، در اوایل سنبله 1308 (12 ربیع الاول 1348 قمری) برای نجات وطن از شر دزدان براه افتادیم.» (صفحه 233-236 کتاب خاطرات)

جرنيل وزيری می نگارد: «در حواشی برمل با دو شخص نا آشنا برخوردیم اينها یکی حاجی نواب خان کاکا از كلنگار لوگر همان کسی بود که بدست پسرش فيض محمد بعد از فتح اورگون به محمدنادر خان نامه فرستادیم که خودش و پسرانش در اثر دشمنی با محمدابراهيم خان به پشاور رفته و به معیت سپهسالار محمدنادرخان درپشاور روانه جنوبي شده بودند. نفردومی بعد از معلومات، شخصی بود بنام مولوي صاحب الله نوازخان باشنده ملتان پنجاب که مسلمان و اصلاً افغان نبود و در وقت اعليحضرت امان الله خان به حيث معلم ايفاي وظيفه ميکرد و او در افغانستان نه قوم و قبیله داشت و نه با خوانين و قبایل افغانستان معرفت و شناخت و نه درحکومت صاحب مقام و منزلت بود و نیز یک خارجي بود. کسانیکه عمداً و قصداً ميگویند که رزمندگان وزير و ميسود را مولوي الله نوازخان و حاجی نواب خان جمع آوری کرده اند، آنها دراصل ازواقعیات و حقیقت نجات وطن واقف نیستند. آشنائی آنها با سران قومی پس ازآنکه مکتوب جرنيل محمدنادرخان را با امضای شان بمن نشان دادند، بوسیله من صورت گرفت و آن درمحلای بود که ما پس از جرگه زیارت ماما دو منزل راه را به عزم سقوط حبيب الله بچه سقوي طی کرده بودیم. مکتوب دست داشته آنها عنوانی اقوام وزير و

میسود از طرف سپهسالار محمدنادرخان با این عبارت نوشته شده بود: "مردانگی و شجاعت شما در جنگ استقلال برایم معلوم است. امروز بازهم وقت همان مردانگی و غیرت فرا رسیده است. اعلیحضرت غازی امان الله خان را یک دزد و قطاع الطریق به خارج فراری کرده است. هر قسمت وطن به آتش بی اتفاقی می سوزد. ننگ و غیرت افغانی از ما تقاضا میکند که با اتفاق و اتحاد وطن را از این فتنه نجات دهیم." امضاء: محمدنادر» (صفحه 237-239 کتاب خاطرات)

وقتی که حاجی نواب خان و مولوی الله نوازخان با لشکر ماه همراه شدند، نه تفنگ و نه کارتوس با خود داشتند. حاجی نواب خان کاکا چین سفید پوشیده و زهیر بود و مولوی الله نوازخان حتی طرز استعمال تفنگ را نمی دانست و وجود آنها در بین چهارهزار لشکر ما به قوت و ضعف آن اثر نداشت. رزمندگان شجاع وزیر و میسود تحت قیادت من از برمل و اورگون براه خوست روان شدیم و حاجی نواب خان و مولوی الله نوازخان جذبه و روحیه جنگی فرد فرد لشکر ما را به چشم مشاهده میکردند و به من می گفتند که با این روحیه، لشکر شما میتواند بزودی حبیب الله را شکست دهند. تا حواشی خوست هیچ مقاومتی در برابر ما بروز نکرد، اما وقتی درخوست داخل شدیم، بعضی اقوامی که با سفوی ارتباط داشتند، پیغام فرستادند که برای شما از خوست اجازه عبور داده نمیشود و نه راه بسوی کابل باز میگردد؛ با آنها تقریباً سه هزار نفر همراه بودند. در جواب به ایشان پیام دادیم که برای جنگ با شما نیامده ایم و هدف لشکر فقط نجات وطن است و فیصله کرده ایم که هر قوتی که مانع ما شود و از راه جنگ پیش آید، ناگزیر به جنگ با آنها خواهیم بود. لشکر ما در ساحه شرق خوست تا معلوم شدن اوضاع اطراق کرد و با سران شمل، جدران، گریز و سلیمان خیل به مذاکره پرداختیم. الله نواز خان به اصول افغانی آشنا نبود، ولی حاجی صاحب نواب خان به اصول وارد بود. برای دوازده روز جرگه و تماس با مخالفان نتیجه نداد و ما به روز دوازدهم در همان جا به جرگه پرداختیم و فیصله کردیم که با آنها به جنگ بپردازیم. در این اثنا زلمی خان منگل و زمرک خان جدران پسر قهرمان ببرک خان جدران به نزد لشکر ما در شرق خوست آمدند و لشکر ما بسوی بازار خوست حرکت کردند و بدون مقاومت به بازار آنجا رسیدند. اما در نیمه شب لشکر یکی از اقوام آنجا بطور ناگهانی بر ما حمله کردند. ما در شرایط سخت قرار گرفتیم و سپهسالارنادرخان و برادرانش نیز با کمک نتوانستند، چون خود بیش از 400 نفر نداشتند و آنها نیز از دست طرفداران سفوی شکست خورده و به علی خیل پناه برده بودند. لذا جنگ شروع شد و لشکر ما با تلفات کم بر مخالفان غلبه کرد و آنها را شکست داد. (برای شرح مزید دیده شود: صفحه 239-244 کتاب خاطرات)

بعد از شکست مخالفان در خوست، غند مشر نورمحمد خان گردیزی که یکی از فدائیان اعلیحضرت امان الله خان بود، نزد ما آمد و قلعه نظامی خوست را با سلاح و تجهیزات آن در اختیار ما قرار داد. پس از آن با زلمی خان منگل و زمرک خان جدران بطرف قلعه "بنگی باغ" حرکت کردیم. در حواشی بنگی باغ بار دیگر سران اقوام شمل، گریز و سلیمان خیل با فیر توپ به مخالفت با ما آغاز کردند و ما نیز به مقابله پرداختیم. جنگ سه روز دوام کرد و با وجود نابلدی به منطقه، بازهم آنها را شکست دادیم، یکی از سرکرده های آنها کشته و دیگری با تعداد زیاد عساکر شان در اسارت ما درآمدند و پس از تصرف قلعه بنگی باغ بتاریخ 19 ربیع الاول لشکر ما به معیت بزرگان دیگر بصوب علی خیل حاجی روانه شدیم تا با سپهسالار نادرخان بقرار نامه اش ملاقات نمائیم. در وسط راه بار دیگر اقوام چمکنی مانع راه ما شدند، ولی آنها از راه صلح پیش آمده و راه را بطرف علی خیل برای ما باز کردند. در آنجا سپهسالارمحمدنادرخان و شاه ولی خان و شاه محمودخان از مدت شش ماه کاری از پیش برده نتوانستند، نه جبهه خانه و نه پول کافی در اختیار داشتند و با یک عالم نا

امیدی بسر می بردند. لشکر ما به رهنمائی حاجی نواب خان، الله نوازخان، نورمحمدخان گردیزی، زمرک خان جدارن و زلمی خان منگل بروز بیستم ربیع الثانی حوالی عصر به علی خیل حاجی رسیدند و سپهسالار محمدنادر خان و همراهانش به استقبال ما آمدند. بعد از نماز خفتن و صرف نان شب، قرار شد فردا با سپهسالار صاحب و همکاران شان در یک جرگه اشتراک کنیم و در اینوقت لشکر ما حفظ ماتقدم از یک حادثه غیرمترقبه بازهم در میدان بیرون از علی خیل اطراق کردند. (برای شرح مزید دیده شود: صفحه 246-253)

(ادامه دارد)

د پانو شمیره: له 6 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرولو مخکي په خیر و لولئ